

داستان دختری که ماشین گلزنی استقلال شد نیلوفر آبی!
نگار رشیدی

فوتبال پیش از آنکه علم تاکتیک‌ها و اعداد باشد، صحنه خلق داستان‌های دراماتیک است؛ قصه‌هایی از سقوط، ایستادگی و برخاستنی دوباره که در حافظه مستطیل سبز جاودانه می‌شوند. در روزهایی که فوتبال زنان ایران باشتابی تحسین‌بر انگیز مسیر توسعه را طی می‌کند، ظهیر یک ستاره جدید تمام معادلات را بر هم زده است. تیمی که پس از یک دهه انحلال و دوری از سطح اول فوتبال، از خاکستر خود برخاسته و دختری که پس از گم کردن مسیرش در زمین چمن، به سال‌های فوتسال پناه‌بر دامادوباره بازگشت تا تبدیل به بی‌رحم‌ترین مهاجم این روزهای لیگ برتر شود. این داستان نیلوفر عظیمی است؛ الماس تراش خورده خط حمله استقلال که این روزها هیچ دروازه‌ای از گزند ضربات او در امان نیست.

تیم زنان استقلال پس از انحلال تلخ در اواسط دهه ۹۰ خورشیدی، روزهای تاریکی را سپری کرد. اما در سه سال گذشته، مدیریت باشگاه تصمیم به احیای این تیم گرفت. آنها مسیر را از صفر مطلق، یعنی لیگ دسته دوم آغاز کردند و با صبور، به پله پله بالا آمدند تا سرانجام به لیگ برتر رسیدند. بازگشت به بالاترین سطح مسابقات، آن هم باقرعه‌ای که به درستی قرعه‌مرگ نامیده می‌شد، می‌توانست هر تیم تازه‌واردی را در هم بشکند. و یاروویی بیابای با تیم‌های قدرتمندی چون بالایش‌گاز ایلام، خاتون‌بم (مدافع بالمان ع‌قهر ملی)، گل گهر سیرجان و سپاهان اصفهان، آرمونی سخت برای دختران آبی‌پوش بود.

اما نقطه عطف این مسیر پرپیچ‌وخم، عصر جمعه رجم خوردم. استقلال در تقابلی نفس‌گیر مقابل سپاهان مدعی، نیمه اول را با شکست یک بر صفر به رختکن رفت. همه چیز روی یک ناکامی دیگر را می‌داد. اما در نیمه‌مربعیان، معجزه‌ای از جنس اراده رخ داد. آبی‌پوشان با یک بازگشت رویایی موفق شدند بازی را با پیروزی دوربریک عوض کنند. این برد انگشتری استقلال را بهافت امتیاز دررتبه پنجم جدول و در قلب تراфик جذاب مدعیان قرار داد. معمار اصلی این پیروزی باشکوه، نسو کبی جز ستارهای که حالا نامش لره بر اندام مدافعان حرفه‌می اندازد نیلوفر عظیمی.



مسیر رسیدن به قله برای نیلوفر عظیمی هرگز فرش شده با گلبرگ‌های رز نبود. او که از نسل پرانرژی و جسور دهه هشتادی‌هاست، روزگاری در تیم‌های یادرد و آوا تهران توپ می‌زد. در آن برهه، فشارها و عدم موفقیت‌های مقطعی در فوتبال چمنی باعث شد تا این استعداد جوان در تصمیمی عجیب، زمین سبز را ترک کرده و به فوتبال روی بیاورد. حضور او در تیم فوتسال مهر عظام نشان از دختری داشت که در جست‌وجوی مسیر واقعی خودش دست و پامی‌زند.

اما سرنوشته نقشه‌های دیگری برای او داشت. فوتبال نمی‌توانست از چنین استعدادی چشم‌پوشی کند. اما این تیم زنان استقلال، ورق برای عظیمی برگشت. او در فصل گذشته به جمع آبی‌پوشان پایتخت پیوست و این‌جا بود که قطعه گمشده پازل زندگی ورزشی‌اش پیدا شد. نیلوفر در استقلال نه تنها دوباره متولد شد، بلکه تبدیل به قلب تپنده تیمی شد که تشنه صعود بود.

فصل گذشته در لیگ دسته اول، صحنه هنرنمایی بی‌رقیب این مهاجم بود. صعود استقلال به لیگ برتر، مدیون پاهای طلایی عظیمی است. از ۲۶ گلی که آبی‌پوشان در مسیر صعود به ثمر رساندند، ۱۸ گل از اعضای مستقیم او ثبت شد. اوچ این درخشش در حساب‌ترین بازی فصل یعنی دیدار پلی آف مقابل فولاد رخ خوردم. در روزی که استرس و فشار روانی می‌توانست هر بازیکنی را فلج کند، نیلوفر با یک دبل تماشایی، تیر خلاص را بر پیکره حریف وارد کرد و سوند صعود استقلال به لیگ برتر را امضا کرد. او فصل را با کفش طلای عنوان ختم گلی لیگ یک به پایان رساند تا ثابت کند که دیگر آن بازیکن سر در گم سال‌های گذشته نیست؛ او حالا یک گلزن با لفظه‌ر است.

با صعود به لیگ برتر، بسیاری از منتقدان منتظر بودند تا ببینند آیا درخشش عظیمی در سطح اول فوتبال ایران هم تلاوم خواهد داشت یا او تنها ستاره‌ای مختص به لیگ‌های پایین‌تر است. پاسخ نیلوفر به این تردیده‌ها، کوبنده و قاطع بود. در لیگی که تنها بر سرپولیس، سپاهان و استقلال موفق شده‌اند در تمامی بازی‌های خود گلزنی کنند، عظیمی رکوردی خارق العاده را به نام خود ثبت کرده‌است؛ او نه‌بازایکن شاغل در فصل جدید لیگ برتر است که در تمامی هفته‌ها عملکرد او در هفتچ ابتدایی لیگ، شبیه به یک سناریوی از پیش‌نوشته شده می‌الوود است. در هفته نخست، دروازه با لایش‌گاز ایلام را فرو ریخت. در هفته دوم، با وجود شکست تیمش، توانست دروازه تیم قدرتمند خاتون‌بم را باز کند. در هفته سوم مقابل تیم پرستاره گل گهر سیرجان، نه‌تنها یک گل به ثمر رساند بلکه یک پنتالی از زمین‌دیز برای تیمش گرفت. و در نهایت، شاهکار هنری او در هفته چهارم مقابل سپاهان تکمیل شد؛ جایی که با دو گل حیاتی (دبل)، چهار درباری استقلال به پیروزی تبدیل کرد. چهار بازی و پنج گل؛ آماری که نشان می‌دهد ماشین گلزنی استقلال در ایدهال‌ترین فرم ممکن قرار دارد.

درخشش سریالی عظیمی در مقابل تیم‌های مطرح، حالا تمام نگاه‌ها را به سمت او خیره کرده‌است. او در جدول گلزنان، چهاردهی خاص و اسطوره‌هایی نظیر ه‌ر افقنری و شبنم بهشت را که هر کدام سه گل به ثمر رسانده‌اند، پشت سر گذاشته و با پنج گل، سایه‌به‌سایه افسانه سچرنوز (مهاجم تاریخ به گل گهر با ۱۶ گل) در حرکت است. رقابت این ستاره جوان و دهه هشتادی با مهاجمان با تجربه و درخشش سریالی عظیمی در مقابل تلای لیگ یک را در ویتربن نیلوفر آبی‌ها، حالا که کنش طلای لیگ یک را در ویتربن افتخار‌اتش دارد، رویای بزرگ‌تری را در سر می‌پروراند؛ فتح عنوان خانم گلی لیگ برتر فوتبال زنان ایران. او ثابت کرده‌است که استعداد، اگر با پشتکار و انتخاب مسیر درست همراه شود، می‌تواند کوه‌ها را جابه‌جا کند. دختری که روزگاری از فوتبال ناامید شده بود، امروز بی‌رحم‌ترین مهاجم لیگ‌است و با این فرم درخشان، پوشیدن پیراهن تیم ملی زنان ایران، نه یک آرزوی دور دست، بلکه حقیقتی است که در آینده‌ای بسیار نزدیک رقم خواهد خورد. فوتبال ایران حالا پدیه احترام تولد این ماشین گلزنی را بایستد؛ ستاره‌ای که به معنای واقعی کلمه، یک گلزن مادرزاد است.

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا

مدیر مسئول: مسعود حیدری

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

امیر قلعه‌نویی، قطار تیم ملی و ایستگاهی به نام فریب

توهم بیداری

آر یا طاری

امیر قلعه‌نویی، سرمربی تیم ملی فوتبال ایران، این روزها پس از مدت‌ها غیبت، هسته‌ا هسته در انظار عمومی ظاهر شده و مقابل میکروفون خبرنگاران ایستاده است. او با همان لحن همیشگی، کلماتی را ردیف می‌کند که گویی از یک دنیای موازی به گوش می‌رسند؛ دنیایی که در آن، تیم ملی ایران جوان شده، فوتبال تماشاگر پسند ارائه می‌دهد و هیچ ایراد تاکتیکی بر آن وارد نیست. قلعه‌نویی در تازه‌ترین واکنش‌هایش، به بررسی شرایط اردوهای تیم ملی پرداخته و مطابق با انتظار همیشگی‌اش، دیواری کوتاه‌تر از بازیکنان پیدا نکرده است. شکست‌ها و نمایش‌های ضعیف مقابل ازبکستان و روسیه، با یک برچسب ساده به نام «اشتباهات فردی» بسسته‌بندی شده و به بایگانی سپرده می‌شوند. او حتی در جایگاهی فلیک‌کارانه ایستاده و می‌گوید به دلیل نداشتن زمان کافی، سرمربی ه‌زینه شده و او ه‌زینه داده‌است.

اما در میان تمام این توجیه‌ها، عجیب‌ترین، غیر قابل‌هضم‌ترین و البته تکراری‌ترین ادعای او، پافشاری بر پروژه‌ای است که تنها در ذهن خودش جریان دارد؛ جوان‌گرایی و تغییر نسل. قلعه‌نویی مدعی است که این اتفاق بزرگ در تیم ملی رخ داده و تنها منتقدان هستند که نمی‌خواهند این حقیقت شسیرین را بپذیرند. در اینجا، مخاطب فوتبال ایران با یک پارادوکس بزرگ مواجه می‌شود؛ دو خط کاملاً موازی که هرگز به هم نمی‌رسند، مردمی که یک بازی پیر و خسته را می‌بینند و سرمربی‌ای که در ذهن خود، در حال رهبری یک تیم جوان و شاداب است.

قلعه‌نویی در آخرین مصاحبه‌اش برای فرار از فشار انتقادات، به یک ضرب‌المثل قدیمی پناه برده است. او با کتایه به منتقدانش می‌گوید: «کسی که خواب است را می‌شود بیدار کرد، اما کسی که خودش را به خواب زده، نه.» این جمله در نگاه اول یک دفاعیه فلسفی و سنگین به نظر می‌رسد، اما وقتی آن را در ترازوی واقعیت‌های امروز تیم ملی قرار می‌دهیم، بومرنگی می‌شود که با شدت به سمت خود سرمربی بازمی‌گردد.

حقیقت این است که جامعه فوتبال، کارشناسان، خبرنگاران و هواداران بیدارند. آنها با چشم‌شان کاملاً باز، نمایش‌های بی‌برنامه، افت محسوس کیفی و پیر شدن روزافزون اسکلت اصلی تیم ملی را می‌بینند. در واقع به نظر می‌رسد این خود امیر قلعه‌نویی است که در یک خواب

بخش تراز یک داستان امیر قلعه‌نویی، وعده‌های کم‌و بیش پوچ او در باره تغییر نسل است. او بارها اعلام کرده بود که ۶۰ درصد تراز یک تیم ملی را پس از جام ملت‌های ۲۰۲۳ جوان خواهد کرد و تیم ملی را در جام جهانی بعدی، دو مرحله بالا می‌برد، اما هیچ کدام این اتفاقات رخ نداد

چهره به چهره

سایه سنگین یک تماس ناشناس

معمای بیفوما

نازنین دشتی

در دنیای هر پهباهو و بی‌رحم فوتبال، گاهی سر نوشت یک ستاره نه در چمن‌های خوش عطر استادیوم و با سوسوت داور، بلکه در تاریکی یک اتاق و با یک تماس تلفنی ناشناس رقم می‌خورد. فوتبال ایران همیشه آبستن حوادث عجیب و غریب بوده‌است؛ لیگی که در آن حاشیه‌ها گاهی از متن پررنگ‌تر می‌شوند و شایعات، سریع‌تر از هر مهاجم تندتویزی در خط دفاعی افکار عمومی نفوذ می‌کنند. اما داستانی که این روزها در راهروهای باشگاه بر سپولیس و روی سکوه‌ای سرخ پوش زم‌زمه می‌شود، جنس متفاوتی دارد. داستانی از درخشش، سوءظن و یک علامت سوال بزرگ که روی نام یکی از آماده‌ترین بازیکنان این فصل سایه انداخته‌است؛ تیوی بیفوما.

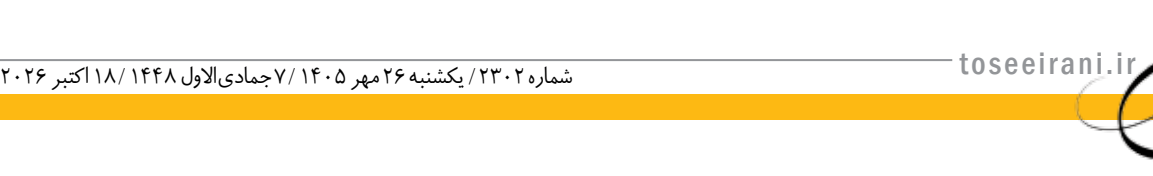
همه چیز از یک تماس تلفنی با ستاد ملی مبارزه با دوپینگ شروع شد. یک خط ناشناس، صدایی که هویتش هرگز فاش نشد و ادعایی که مثل یک بمب خوشه‌ای در فضای رسانه‌ای منفجر شد. پیام کوتاه او پراثرانگ بود: «موتور محرک بر سپولیس با سوخت غیر مجاز کار می‌کند؛ بیفوما دوپینگ کرده‌است.» در عصری که شبکه‌های اجتماعی تشنه کلیک و جنجال هستند، همین یک جمله کافی بود تا آتش به پا شود. هیچ سندی ضمیمه این تماس نبود، هیچ برگه آزمایشگاهی روی هیچ سردبیری قرار نگرفت، اما بذر شک کاشته شده بود. برای رسانه‌هایی که همیشه به دنبال صید ماهی از آب گل آلود هستند، این تماس یک سوزه طلایی بود. تیتراهایکی پس از دیگری ردیف شدند: «ستاره سرخ‌ها در دام دوپینگ»، «شوک به بر سپولیس»، «هزاران گمانه‌زنی دیگر که بدون هیچ پشتوانه علمی و قانونی، تنها بر موج یک شایعه سوار بودند. اما چرا بیفوما؟

برای درک ریشه‌های این شایعه، باید به مستطیل سبیز برگردیم. تیوی بیفوما، بازیکنی با کوله‌باری از تجربه در فوتبال اروپا و لالیگا، از ابتدای این فصل که پیراهن بر سپولیس را بر تن کرد، چیزی فراتر از یک خرید معمولی بود. او تبدیل به ضربان قلب تیم شد. در روزهایی که گر ه بازی گور می‌شد، این استارت‌های انفجاری، استقامت بدنی خیره‌کننده و جنگندگی تمام‌شدنی بیفوما بود که راه را باز می‌کرد. او در دقیقه ۹۰ همان طوری دودید که در دقیقه یک؛ با همان طراوت و با همان دقت، در فوتبال، وقتی یک بازیکن از استانداردهای عادی لیگ فراتر می‌رود، دو واکنش متفاوت را بر می‌انگیزد: تحسین خودی‌ها و تردید رقبای ذهن‌های بدبین خیلی زود شروع به داستان‌سرایی کردند. آنها نمی‌توانستند بپذیرند که این حجم از آمادگی جسمانی تنها حاصل تمرینات حرفه‌ای، ژنتیک قدرتمند و زندگی سالم باشد. برای آنراحت‌تر بود که این درخشش را به یک قرص، یک آمپول یا یک مکمل ممنوعه

چاپ: کار و کارگر ۱۷۳۱۷۶۶۸۱
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به روانپهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۰۲۱)۶۶۹۵۶۶۰۰
ایمیل: tosee_irani@tosee.ir

toseeirani.ir

شماره ۲۶/ ۲۳۰۲ یکشنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۵
۷/ جمادی‌الاول ۱۴۴۸/ ۱۸ اکتبر ۲۰۲۶



سلاح کند. او با افتخار می‌گوید: «۷۰۰ روز قبل به امیر محمد رزاق‌بازی زای دادم، آر یا یوسفی و امیرمحمد محمودی را به تیم ملی آوردیم.» او حتی در یک خطای محاسباتی عجیب، صالح حرانی را هم قاطی بازیکنان جوان به‌خورد است. اما به محض اینکه جوهر قرارداد روی کاغذ خشک و جایگاه سرمربیگری تثبیت شد، ناگهان زوایه دید عمودی کارکرد خود را از دست داد. قلعه‌نویی به استادبوم‌ها بازگشت و در چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای اعلام کرد که حضور در استادیوم کمک بیشتری به کادرفنی برای انتخاب بازیکن می‌کند. این تناقض آشکار، نشان از آن دارد که تصمیمات و اظهارنظرهای کادرفنی تیم ملی، بیش از آنکه بر پایه اصول فنی و علمی فوتبال استوار باشد، تابعی از شرایط اداری، منافع شخصی و مصلحت‌اندیشی‌های روزمره‌است. کسی که تا دیروز تماشای بازی از خانه را برای ارزیابی کافی می‌دانست، امروز حضور در ورزشگاه را الزامی می‌داند. آیا چنین فردی بیدار است، یا خودش را به خواب زده تا افکار عمومی را بازی دهد؟

بخش تراز یک داستان امیر قلعه‌نویی، وعده‌های کم‌و بیش پوچ او در باره تغییر نسل است. او بارها وعده ارائه یک بازی تماشاگر پسند را داده و با اعتمادبه‌نفس کامل اعلام کرده بود که ۶۰ درصد تر کیب تیم ملی را پس از جام ملت‌های ۲۰۲۳ جوان خواهد کرد. او حتی

روایاتی را به جایی رساند که وعده داد تیم ملی را در جام جهانی بعدی، دو مرحله بالا می‌برد. اما آمار و ارقام، بی‌رحم‌ترین منتقدان هستند. هیچ‌کدام از این اتفاقات رخ نداد. تیم ملی ایران، دومین تیم مسن جام جهانی بود و عنوان مسن‌ترین ترکیب اصلی ادوار همین جام در آمریکارابه نام خود ثبت کرد. همین امروز نیز ایران مسن‌ترین تیم آسیا به شمار می‌رود. با چنین فکت‌های روشن، دقیق و غیر قابل‌انکاری، سرمربی تیم ملی چگونه همچنان در چشم منتقدان نگاه می‌کند و از تغییر نسل حرف می‌زند؟

قلعه‌نویی برای اینکه از سنگینی و عجیب‌بودن ادعاهای خود بکاهد، سعی می‌کند با ذکر چند مثال و نام بردن از چند بازیکن، منتقدان را خلع

ماجرای این قرار است که او برای فرار از فشار رسانه‌ها و پنهان کردن میانگین سسنی بالای تیمش، به یک حربه همیشگی متوسل شده‌است. او هر از چندگاهی، چند بازیکن جوان را به لیست بلندبالای اردوی تیم ملی اضافه می‌کند. هدف از این کار، تزریق خون تازه به رگ‌های تیم در زمین مسابقه نیست؛ بلکه ترفندی ریاضی است. حضور این جوانان در لیست، میانگین سنی کل اردو را روی کاغذ به زیر ۳۰۰ سال می‌کشانند تا سرمربی بتواند برگه‌ای را مقابل دوربین‌ها تکان دهد و بگوید: «ببینید! تیم من جوان‌است.»

اما در روز مسابقه، واقعیت عریان فوتبال سیلی محکمی به صورت این ادعاها می‌زند. جوانانی که با هزاران امید و آرزو به اردو دعوت شده‌اند، ربط دهند. در واقع، بیفوما داشت تاوان «بیش از حد خوب بودن» را پس می‌داد.

فوتبال مدرن دیگر تنها نبرد تاکتیک‌ها در زمین نیست؛ نبرد اعصاب و روان در بیرون از زمین است. آیا این تماس تلفنی یک افشاگری صادقانه بود یا یک سناریوی از پیش تعیین‌شده برای برهم زدن تمرکز ستاره بر سپولیس؟ در گوران مسابقات فشرده لیگ، هیچ چیز به اندازه یک اتهام اخلاقی و ورزشی نمی‌تواند شش‌پیرزه ذهنی یک بازیکن را از هم بپاشد.

اتهام دوپینگ، مانند شمشیر داموکلس روی سر ورزشکار قرار می‌گیرد. بازیکن مجبور است در هر تمرین، در هر مسابقه و حتی در زندگی شخصی‌اش، نگاه‌های سنگین و پیچ‌پیچ‌های اطرافیان را تحمل کند. این شایعه می‌تواند تلاشی جانورانه از سوی رقبایی باشد که در زمین بازی، حریف تکنیک و قدرت بیفوما نشده‌اند و حالا می‌خواهند با ابزار حاشیه‌او را از کار ببندازند. ایجاد یک جنگ روانی، ارزان‌ترین و گاهی موثرترین راه برای متوقف کردن یک ستاره‌است. اما دنیای حرفه‌ای مبارزه با دوپینگ، بر اساس شنیده‌ها و تماس‌های تلفنی اداره نمی‌شود. اینجاست که پای نهادهای رسمی و پروتکل‌های سخت‌گیرانه به میان می‌آید. ساختار ستاد ملی مبارزه با دوپینگ (نادو) و آژانس جهانی (وادا)، ساختاری آهنگین و نفوذناپذیر است. همان‌طور که پیش‌تر توسط مقامات رسمی تایید شده، پروسه تست‌گیری یک روند تصادفی، علمی و بسیار پرهزینه‌است.

نمونه‌هایی که در ایران گرفته می‌شوند، تحت شدیدترین تدابیر امنیتی و در شرایط کاملاً خاص، پلمپ شده و به یکی از معتبرترین آزمایشگاه‌های جهان در کلن آلمان ارسال می‌شوند. هر کیب‌آزمایشی حدود ۵۰۰ دلار هزینه در بر دارد و هیچ نامی روی شیشه‌های آزمایش درج نمی‌شود؛ تنها کدهای بارکداری که هویت ورزشکار را تا لحظه تاییدنهایی پنهان نگه می‌دارند. در این سیستم دقیق، یک تماس ناشناس هیچ ارزش قانونی ندارد.

با به سکوها فرستاده می‌شوند تا از آنجایی را تماشا کنند و یا در بهترین حالت، روی نیمکت بیچ و مهره می‌شوند. در داخل زمین، این همان کهنه‌سربازهای همیشگی هستند که فرصت بازی پیدامی‌کنند؛ همان بازیکنانی که رفته‌رفته تاریخ مصرف‌شان در عرصه بین‌المللی به پایان نزدیک شده، اما به دلیل ترس سرمربی از تغییر و وابستگی‌اش به نام‌ها، همچنان جایگاه خود را در ترکیب اصلی تضمین شده می‌بینند.

این سناریوی تلخ، قرار است بازم تکرار شود. او بازیکنانی که به لحاظ سنی در موقعیت‌بهتری هستند را فرا می‌خواند تا نقش سیاهی لشکر را در نمایش تغییر نسل او بازی کنند، اما درست در لحظه‌ای که باید به آنها میدان داده شود و تجربه بین‌المللی کسب کنند، آنها را به حاشیه می‌رانند تا ترکیب مسن و خسته‌تاش همچنان در مرکز توجه باشد. این نوع رفتار، نه‌تنها جوان‌گرایی نیست، بلکه سوزاندن نسل جوان و کشتن انگیزه در بازیکنانی است که می‌توانستند آینده فوتبال ایران را بسازند.

در کنار ادعای پوشالی جوان‌گرایی، فقدان مطلق ایده تاکتیکی نوین در تیم ملی نیز یکی دیگر از دردهای بی‌درمان این روزهاست. قلعه‌نویی در مصاحبه‌هایش، به‌جای پذیرش ایرادات ساختاری و فنی تیمش، مدام به دنبال مقصر می‌گردد. در فلسفه فکری او، وقتی تیم می‌بُرد، این نتیجه تدابیر کادرفنی ایرانی‌است، اما وقتی تیم در مقابل ازبکستان و روسیه به مشکل می‌خورد، او از آنکه بازی روان عاجز می‌ماند، ناگهان مقصر اشتباهات فردی بازیکنان معرفی می‌شود.

در تیم ملی تحت هدایت او، خبری از آن فوتبال تماشاگرپسندی که وعده داده بودند نیست. بازی‌ها غالباً گر خورده، متکی بر خلاقیات‌های فردی و عاری از الگوهای مدرن بازسازی‌است. با این حال، سرمربی به جای کار در زمین چمن، ترجیح می‌دهد در نشست‌های خبری بیجنگد. او کماکان حرف خودش را می‌زند و اصرار دارد که تیمش در مسیر درستی قرار دارد.

داستان امیر قلعه‌نویی و جوان‌گرایی در تیم ملی، داستان همان دو خط موازی است که بر

داستان امیر قلعه‌نویی و جوان‌گرایی در تیم ملی، داستان همان دو خط موازی است که بر اساس قوانین هندسه، تا ابد امتداد می‌یابند اما هرگز به یکدیگر نخواهند رسید. افق روشنی برای آینده این تیم وجود ندارد، زیرا معماری آن بر پایه کتمان واقعیت بنا شده است. سرمربی تیم ملی، امروز در جایگاهی ایستاده که می‌خواهد از هیچ، دست‌آورد بسازد. او با واژه‌هایازی می‌کند، با آمار شعبده‌بازی می‌کند و سعی دارد تصویری از تیم ملی ارائه دهد که تنها در قاب ذهن خودش وجود دارد. اما واقعیت فوتبال، در مستطیل سبیز رقم می‌خورد، نه در کنفرانس‌های خبری. در این میان، فدراسیون فوتبال نیز شریک جرمی خاموش است؛ سیستمی که با نادیده گرفتن آینده فوتبال ایران، فرصت‌ها، زمان و منابع را مدام در اختیار کسانی قرار می‌دهد که پاسخی برای چالش‌های امروز ندارند. تا زمانی که این خواب خودخواسته ادامه داشته باشد، قطار تیم ملی فوتبال ایران، با واگن‌هایی فرسوده و مسافرائی خسته، در همان مسیر موازی حرکت خواهد کرد؛ مسیری که از کتار ایستگاه‌های جوان‌گرایی، تاکتیک مدرن و موفقیت واقعی عبور می‌کند، اما هرگز در هیچ کدام از آنها توقف نخواهد کرد.

کسی که خواب است را بیدار کرده‌ایم، اما برای کسی که با چشمان بسته روی نیمکت تیم ملی نشسته و رویای تغییر نسل می‌بیند، شاید تنها سوت پایان یک توزمنت تلخ دیگر بتواند نقش ساعت زنگدار را بازی کند؛ هر چند که آن زمان، برای نسل سوخته فوتبال ایران بسیار دیر خواهد بود.

تازمانی که دستگاه‌های پیشرفته طیف‌سنجی جرمی در آزمایشگاه کلن، وجود ماده ممنوعه‌ای را در خون یا ادرار ورزشکار تایید نکنند، او کاملاً بی‌گناه‌است. حتی پس از مثبت شدن اولیه، روند طولانی بررسی نمونه B، ارائه دفاعیات پزشکی و محرمانگی مطلق نام ورزشکار طی می‌شود. بنابراین، هر کسی که پیش از اعلام رسمی مراجع ذی‌صلاح نامی را در رسانه‌ها مطرح کند، تنها در حال اجرای یک نمایش تبلیغاتی یا تخریبی است.

در میان این طوفان رسانه‌ای، واکنش کادر فنی بر سپولیس و خود تیوی بیفوما جالب توجه‌است؛ سکوت. آنها به خوبی می‌دانند که ورود به بازی شایعه‌سازان، دقیقاً همان چیزی است که دشمنان تیم می‌خواهند. هر پاسخخی، هر تذک‌بیهایی و هر مصاحبه‌ای، تنها به این آتش دامن می‌زند و شایعه را در صدر اخبار نرسانه‌ای می‌دارد. بهتر است استراتژی از برابر یک اتهام بی‌اساس، در بخشش بیشتر در زمین است. بیفوما باید بدهدای کفش‌هایش را محکم‌تر ببنند، استارت‌هایش را سریع‌تر بزند و به جای زبان، با صدک هایش پاسخ دهد. برای یک فوتبالیست حرفه‌ای، مستطیل سبیز تنها آگاهی است که در آن می‌تواند حقانیت خود را ثابت کند.

پرونده شایعه دوپینگ تیوی بیفوما، آینه‌ای تمام‌نما از فضای ملتهب و گاه غیر حرفه‌ای رسانه‌های ورزشی است. جایی که یک ادعای پوچ می‌تواند روزها تیتراژ باشد، بدون آنکه کسی از مدعی بپرسد مدرکت کجاست؟ تا این لحظه که این کلمات نوشته می‌شوند، بیفوما یک ستاره پاک، یک موتور محرک خستگی‌ناپذیر و یکی از جذاب‌ترین تماشاگر پسندهای لیگ است. هیچ آزمایشی مثبت نشده، هیچ نامه‌ای از آلمان نیامده و هیچ نهاد رسمی این بازیکن را محکوم نکرده‌است. ماجرای آن تماس تلفنی، فعلاً چیزی جز یک داستان جنایی-تخیلی در حاشیه فوتبال نیست. شاید روزی مشخص شود که پشت پرده آن تماس ناشناس چه کسی بوده‌است؛ شاید یک رقیب ترسیده، شاید یک دلال طر‌دشده یا شاید تنها یک هوادار افرایطی تیم رقیب. اما تا آن روز، تنها یک حقیقت وجود دارد؛ فوتبال در زمین چمن بازی می‌شود، نه در صفحات زرد مجازی و در زمین چمن، بیفوما فعلاً پادشاهی می‌کند. باوری جز این، خیانت به روح پاک ورزش است.

